## جلسه 9- 1251

**دو‌شنبه - 05/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به فرق بین قاعده استصحاب و قاعده یقین و قاعده مقتضی ومانع و قاعده استصحاب قهقرائی بود که گاهی در کلمات از اینها هم به عنوان استصحاب تعبیر شده، یا شبهه شمول دلیل لاتنقض الیقین بالشک نسبت به اینها مطرح شده است.

الفرق بین قاعدة الاستصحاب و قاعدة الاستصحاب القهقرائی

رسیدیم به استصحاب قهقرائی؛ مرحوم آقای خوئی فرموده اند که در استصحاب قهقرائی بر خلاف استصحاب متعارف زمان متیقن بعد از زمان مشکوک است، در حالی که در استصحاب متعارف زمان متیقن قبل از زمان مشکوک است، در استصحاب قهقرائی ما الآن یقین داریم به ظهور این لفظ در یک معنای معین، پس زمان متیقن لاحق هست، و زمان شک در ظهور این لفظ در این معنا مربوط به گذشته است که در زمان صدور خطاب شرعی که مشتمل بر این لفظ هست مثل لفظ بینه مثلا آیا این لفظ بینه ظهور در معنای شهادت عدلین داشته است یا نه؟

مرحوم آقای خوئی فرمودند که مورد دلیل استصحاب این است که زمان مشکوک لاحق باشد و زمان متیقن سابق باشد، انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، ولذا شامل استصحاب قهقرائی نمی شود که زمان متیقن لاحق است و زمان مشکوک سابق.

اقول: این مطلب را ما جواب دادیم، گفتیم ما به مورد کار نداریم، مهم عموم لاینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا است، انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت ولو موردش این است که زمان مشکوک لاحق هست و زمان متیقن سابق، ولی این مهم نیست، ولذا خود آقای خوئی اقتصار بر این مورد نمی کند، چون این مورد موردی است که استصحاب فعلی جاری می شود، در حالی که ایشان طبق کبرای لاتنقض الیقین بالشک فرموده است که استصحاب استقبالی هم به نظر ما جاری است که زمان متیقن الآن هست و زمان مشکوک مستقبل هست، زنی هنگام طلوع فجر در ماه رمضان طاهر بود از حیض، شک دارد که آیا تا غروب آفتاب طهرش ادمه خواهد داشت یا دچار حیض خواهد شد، استصحاب استقبالی جاری می کند می گوید که من یقین دارم به طهر فعلا شک دارم در بقاء طهر در آینده، لا ینبغی نقض الیقین بالشک ابدا، با اینکه مورد انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت استصحاب استقبالی نیست بلکه استصحاب فعلی است، اما مورد مهم نیست، مهم اطلاق کبرائی است که در این ادله ذکر شده که شامل استصحاب استقبالی هم می شود خلافا لصاحب الجواهر.

ولذا در این بحث استصحاب قهقرائی بهتر بود که ایشان بفرماید که عرفا نقض یقین به شک صدق نمی کند، اگر زمان مشکوک بعد از زمان متیقن نباشد تعبد در زمان مشکوک مصداق این نیست که بگویند نقض یقین به شک نباید بشود، نقض یقین به شک نباید بشود این در صورتی مطرح می شود که زمان متیقن سابق باشد بر زمان مشکوک، ما اگر ابقاء عملی نکنیم آن متیقن را در زمان شک بگویند شما نقض یقین به شک کردید عملا، اما در استصحاب قهقهرائی که نقض یقین به شک صادق نیست، من امروز می دانم که زید عادل است، اما طلاقی که یک ماه قبل نزد این زید خوانده شد که شک دارم زید در آن روز عادل بود یا نبود، اگر بناء نگذارم بر عدالت زید در یک ماه قبل هیچ کس به من نمی گوید شما امروز یقین داری زید عادل است اگر بناء نگذاری که از یک ماه قبل عادل بوده نقض یقین به شک کرده ای، کسی این را نمی گوید.

ولذا استصحاب قهقرائی مشمول دلیل استصحاب نیست، یک بناء عقلائی است که ادعا شده در خصوص ظهورات لغویه، ادعا شده که در خصوص ظهورات لغویه عقلاء بناءشان بر این است که اعتنا نمی کنند به شک در تغییر و تحول ظهور یک لفظ، می گویند الآن که ظاهر این لفظ همین معنائی است که ما می فهمیم، اینکه بگوئیم شاید در زمان صدور این خطاب از شارع معنای این لفظ فرق می کرده عقلاء به این اعتناء نمی کنند، و الا عمل به این وقفنامه ها وبه این وصیت نامه ها که در زمانهای قدیم بوده و الآن به دست ما رسیده عملا منسد می شود، عمل به روایات منسد می شود، چون ما امروز این معنا را می فهمیم از این روایت، اما از کجا معلوم است که هزار وسیصد سال قبل هم همین معنا را می فهمیدند، اگر نبود بناء عقلاء بر استصحاب قهقرائی که بگویند ظهور لفظ در این معنا امروز کشیده می شود و استصحاب می شود به زمان قدیم که در آن زمان هم این ظهور بوده است، اگر این نبود که باب عمل به روایات و به عبارات وقوف و وصایا که در زمانهای قدیم نوشته شده بود منسد می شود.

البته ما وفاقا للسید السیستانی قبول نداریم این اصل عقلائی را، می گوئیم این ناشی است از وثوق و اطمینان به عدم نقل، و الا اگر احتمال عقلائی بدهیم که این لفظ دچار تغییر و تحول شده، معنایی که امروز از آن می فهمیم احتمال عقلائی دارد که با معنای زمان شارع فرق کرده است، وقتی این احتمال عقلائی را بدهیم ثابت نیست که عقلاء به این احتمال اعتناء نکنند.

و این احتمال تغییر و تحول در ظهور غالب نیست تا بگوئید انسداد باب عمل به روایات و عبارات وقوف و وصایا لازم می آید، نخیر این یک مشکل غالب نیست، بلکه گاهی این مشکل پیش می آید، و نوعا هم مشکل به لحاظ اطلاق گیری است که آیا مثلا لفظ غنا بر آن آواز لهوی هم که در کلام حق و در مضمون حق هست صادق است یا صادق نیست، قدر متیقن گیری اگر بکنیم که مشکلی پیش نمی آید، نه اینکه بگوئیم چون ما امروز معنای وسیعی می فهمیم از لفظ غنا بنا می گذاریم که پس زمان شارع هم معنای وسیع را می فهمیده اند که آواز لهوی ولو در کلام حق و مضمون صحیح، نخیر شاید در آن زمان معنای مضیقی می فهمیده اند یعنی آواز لهوی در کلام لهوی، حالا اگر اینجور بگوئیم که مشکلی به وجود نمی آید و انسداد عمل به احادیث لازم نمی آید.

{سؤال و جواب: احتمال عقلائی اگر بدهیم که معنایی که امروز می فهمیم از این لفظ غیر از آن معنایی است که زمان صدر اسلام می فهمیدند، خوب به چه دلیل ما به این احتمال عقلائی اعتنا نکنیم؟ شما می گوئید بناء عقلاء بر عدم اعتناء به این احتمال است، هذا اول الکلام، عقلاء وثوق پیدا می کنند به عدم تغییر و تحول در ظهور یک لفظ و به آن عمل می کنند، اما اگر اطمینان و وثوق پیدا نشود به عدم تغییر و تحول در ظهور لفظ بلکه واقعا احتمال معتدبه بدهیم که این معنای امروز غیر از معنای ظاهر در زمان گذشته بوده است ثابت نیست که عقلاء به این احتمال اعتنا نمی کنند، برای ما که ثابت نیست، ما اصل عدم نقل یا به تعبیر بحوث اصالة الثبات در ظهورات را به عنوان یک اصل تعبدی عقلائی قبول نداریم بلکه مرجعش را به وثوق و اطمینان می دانیم، در اینجا اطمینان حجت است، ولی اگر اطمینان پیدا نشد به صرف احتمال نمی شود یک اصل عقلائی به نام اصل ثبات در ظهورات جاری کرد}.

مطلب: مرحوم آقای خوئی فرموده که استصحاب قهقرائی مقابل استصحاب متعارف هست از این حیث که در استصحاب قهقرائی موضوع یقین لاحق هست و شک سابق، این را نقل کردیم، بر خلاف استصحاب متعارف که موضوع یقین سابق هست و شک لاحق اما استصحاب قهقرائی موضوعش یقین لاحق هست و شک سابق ولذا دلیل استصحاب شامل آن نمی شود.

اقول: به نظر می آید این مطلب درست نباشد، استصحاب قهقرائی اتفاقا می تواند برگردد به همان یقین سابق و شک لاحق، اگر اصل مثبت حجت باشد می شود استصحاب قهقرائی را حجت کرد، نیازی به احراز بناء عقلاء نداریم، توضیح ذلک:

فرض کنید لفظ بینه الآن ظهور دارد برایمان در شهادت عدلین، نمی دانیم زمان امام صادق علیه السلام این لفظ ظهور داشت در همین معنای شهادت عدلین یا نداشت، می گوئیم آن معنای ظاهر از لفظ بینه در زمان امام صادق علیه السلام آن معنای ظاهرِ این لفظ و آن ظهور این لفظ هنوز هم باقی است و تغییر پیدا نکرده است، کان لفظ البینة ظاهرا فی معنیً فی زمان الشارع و الآن کما کان، بعد می گوئیم چون الآن لفظ بینه ظهور دارد در معنای شهادت عدلین، لازم عقلی استصحاب که می گفت ظهور سابقش هنوز باقی است و عوض نشده است لازم عقلی اش این است که پس ظهور سابقش همین معنای شهادت عدلین بوده است، چرا؟ برای اینکه شما استصحاب کردید گفتید استصحاب می کنیم ظهور لفظ بینه تغییر پیدا نکرده است، یک زمانی ظهوری داشت در یک معنایی در زمان شارع، استصحاب می کنیم هنوز هم ظهورش تغییر پیدا نکرده است، اگر این استصحاب راست باشد و ظهور لفظ بینه تغییر پیدا نکرده باشد، پس باید لفظ بینه در زمان شارع هم به معنای شهادت عدلین باشد، چرا؟ برای اینکه فرض این است که الآن لفظ بینه ظهور دارد در شهادت عدلین، اگر زمان ائمه همچنین ظهوری نداشته پس آن استصحاب دروغ می گوید که می گوید همان ظهور سابق باقی است و تغییر نکرده است، همان استصحاب عدم تغییر در ظهور لفظ بینه از زمان شارع تاکنون همین مبهم را استصحاب کنیم و اگر اثر شرعی داشت بر آن بار کنیم که مشکلی نیست، در همان مثال شک در عدالت زید در زمان گذشته با علم به عدالت او فعلا، اگر استصحاب کنیم که حال زید به لحاظ عدالت و فسق از یک ماه قبل تاکنون تغییری نکرده است، زید وصفش به لحاظ عدالت و فسق یک ماه قبل هر چه بود الآن هم همان وصف باقی است برای زید، اگر این استصحاب راست باشد پس باید زید یک ماه قبل هم عادل باشد، چرا؟ برای اینکه الآن که زید عادل است خیلی خداترس است، اگر این استصحاب بقاء وصف زید از حیث عدالت و فسق و عدم تغییر این وصف در این یک ماه گذشته درست باشد و اینها با هم ضمیمه بشوند عدالت یقینی امروز زید با استصحاب عدم تغیر در وصف عدالت و فسق او در این چند ماه گذشته، نتیجه اش این می شود که زید یک ماه پیش هم عادل بوده است دیگر، اگر زید یک ماه پیش عادل نبوده پس تغییری پیدا شده در وصف او از حیث عدالت و فسق، در حالی که استصحاب می کردیم عدم تغییر را در وصف او، مشکل این است که استصحاب اصل مثبتش حجت نیست.

بله این استصحاب چه بسا معارض دارد، معارضش در این مثال زید، سبق عدم عدالت زید است، که زید یک سال قبل یقینا عادل نبود، استصحاب بقاء فسق زید از یک سال قبل تا ماه گذشته که اجراء صیغه طلاق پیش او کردیم این استصحاب هم می گوید که زید یک ماه پیش فاسق بود، اما تعارض استصحابین یک بحث است که همه جا هم پیش نمی آید، بلکه در جائی پیش می آید که حالت سابقه اولیه این شخص را بدانیم، ما استصحاب می کنیم که این لفظ ظهورش در معنای خودش هیچگاه تغییر پیدا نکرده است، از آن روزی که این لفظ بینه مثلا- حالا لفظ بینه را به عنوان مثال عرض کردم، اشکال در مثال نکنید که یقینا لفظ بینه در زمان قبل الاسلام ظهور داشت در مطلق ما یبین الواقع-، مثال دیگری می توانید بزنید، مثلا لفظ صعید الآن ظهور دارد در مطلق وجه الارض، شاید از روزی که لفظ صعید وضع شد برای یک معنایی ظهورش در همین مطلق وجه الارض بود، اینجا که دیگر مشکلی نداریم، ما می گوئیم استصحاب می کنیم که لفظ صعید ظهورش از همان هزار و چهارصد سال پیش تاکنون تغییر نکرده است، و چون ظهورش فعلا در معنای مطلق وجه الارض است اصل مثبتش این است که پس زمان قدیم هم در همین معنا ظهور داشته است.

ولی این اصل مثبت است، هم به لحاظ این اثبات لازم عقلی، که ضمیمه می کنیم استصحاب را به اینکه علم داریم به ظهور فعلی و نتیجه گیری می کنیم، و هم به این لحاظ که این استصحابها ظهور تصوری لفظ را ثابت می کنند، در حالی که موضوع حجیت ظهور فعلی تصدیقی است نه ظهور تصوری و ظهور شأنی لفظ، آنی که موضوع حجیت است این است که این خطاب ظاهر باشد در این معنا ظهورا فعلیا، استصحابِ بقاءِ ظهور نتیجه اش این است که می گوئید این ظهور به عنوان ظهور تصوری ثابت می شود.

ولذا اگر ظهور یک لفظی قبل از اسلام مشخص بود، مثلا ظاهر لفظ بینه قبل از اسلام در مطلق ما یبین الواقع بود، نمی دانیم زمانی که پیامبر فرمود انما اقضی بینکم بالبینات و الأیمان آیا این ظهور لفظ بینه در مطلق دلیل باقی بود تا معنای این روایت بشود که انما اقضی بینکم بالادلة و الحجج، یا ظهورش در شهادت عدلین شد تا معنایش بشود انما اقضی بینکم بشهادة عدلین، که ثمره هم دارد، خوب اینجا که دیگر استصحاب قهقرائی نیست بلکه استصحاب متعارف است، قبل از اسلام ظهور لفظ بینه در مطلق دلیل بود، استصحاب می کنیم که در زمان پیامبر و ائمه هم ظهورش در معنای دلیل و ما یبین الواقع است.

ولی مشکل این استصحاب این است که باز اصل مثبت است، آنی که موضوع حجیت است ظهور فعلی یک کلام است، که شرائط زمان و مکان در ظهور فعلی نقش دارد، ولی آنی که شما با استصحاب اثبات کردید گفتید این لفظ لو خلی وطبعه ظهور دارد در این معنا، این می شود ظهور تصوری و ظهور شأنی، اینکه موضوع حجیت نیست، این کلام پیامبر که قبلا نبود تا موضوع حجیت بشود، موضوع حجیت ظهور تصوری که نیست بلکه ظهور تصدیقی است که بعد از صدور کلام موضوع پیدا می کند، ولذا از این جهت هم اصل مثبت می شود.

{سؤال: چطور اصل مثبت می شود؟ جواب: لازم بقاء ظهور تصوری لفظ که لو خلی وطبعه کان ظاهرا فی هذا المعنی لازم عقلی اش این است که پس این کلام پیامبر ظهور فعلی داشت در اینکه پیامبر می خواهد تفهیم کند این معنا را، و این لازم عقلی است، اصل مثبت می شود که بخواهیم این لازم عقلی را اثبات کنیم}.

# جهت ششم:‌ ادله استصحاب

الجهة الخامسة: فی ادلة الاستصحاب:

## دلیل اول:‌ اجماع

الدلیل الاول: الاجماع

اولین دلیلی که بر استصحاب اقامه شده است اجماع است.

علامه حلی فرموده است که: الاستصحاب حجة لاجماع الفقهاء علی انه متی حصل حکم ثم وقع الشک فی انه طرأ ما یزیله ام لا وجب الحکم علی ما کان اوّلا.

ظاهر این عبارت هم این است که اجماع فقهاء اختصاص به امامیه ندارد، در حالی که به لحاظ قول فقهاء که حساب می کنیم می بینیم عامه که قطعا اختلاف دارند، خاصه هم سید مرتضی صریحا انکار کرده استصحاب را.

ولذا برخی می گویند شاید علامه غرضش ادعای اجماع عملی فقهاء است، که فقهاء عملا به استصحاب تمسک می کنند در فقه ولو لسانا بگویند ما استصحاب را قبول نداریم، و الا قولا و لسانا بخواهیم حساب کنیم خوب ادعای خلاف شده است:

عامه که ارشاد الفحول صریحا نقل می کند می گوید: اختلفوا هل هو حجة عند عدم الدلیل علی اقوال:

الاول: انه حجة وبه قالت الحنابلة والمالکیة واکثر الشافعیة والظاهریة (ظاهریة اتباع داود ظاهری هستند)، حکاه ابن الحاجب عن الاکثرین، ابن حاجب نسبت داده قول به جریان استصحاب را به اکثر علماء.

الثانی: انه لیس بحجة والیه ذهب اکثر الحنفیة والمتکلمین کابی الحسین البصری.

اما بین خاصه:

شیخ مفید قائل به حجیت استصحاب است، در کتاب مختصر التذکرة لاصول الفقه که در کتاب کنزالفوائد کراجکی چاپ شده و ظاهرا مستقلا هم اخیرا چاپ شده است، ایشان فرموده است که الحکم باستصحاب الحال واجب، لان حکم الحال ثابت بالیقین و ما ثبت فلن یجوز الانتقال عنه الا بواضح الدلیل.(مراد از استصحاب حال یعنی همین استصحاب متعارف).

اما سید مرتضی رسما انکار کرده است، در آخر کتاب الذریعة گفته است که: استصحاب حال جاری نیست، چون دلیل بر حدوث دلیل بر بقاء نیست، کسی که به حدوث استدلال می کند با اینکه شک در بقاء دارد می خواهد بقاء را اثبات کند این دعوای بلادلیل است.

شیخ طوسی در عده بعد از نقل کلام مفید فرموده است و فی ذلک نظر، استصحاب حال جریانش محل نظر است.

محقق حلی در معارج مثل شیخ مفید قائل شده به جریان استصحاب، اما یک عبارتی دارد در ذیل کلامش که کانّه تمسک می کند به قاعده مقتضی ومانع، قاعده مقتضی ومانع را تطبیق می کند، مثل اینکه استصحاب را از باب قاعده مقتضی ومانع قبول دارد که می شود مختص به شک در رافع، تعبیر ایشان این است: والذی نختاره نحن ان ینظر فی الدلیل المقتضی لذلک الحکم الذی یشک فی بقائه، برویم سراغ آن دلیل که مقتضی حکم است، اگر آن دلیل مقتضی حکم است مطلقا و بعد شک می کنیم در رافع آن، فیکون الحکم ثابتا عملا بالمقتضی، طبق یقین به مقتضی عمل می کنیم، این کلام ایهام این را دارد که ایشان دارد قاعده مقتضی ومانع را پیاده می کند.

شهید اول هم در ذکری در بحث استصحاب بقاء وضوء یا استصحاب بقاء حدث علاوه بر اشاره به روایات عمده دلیلی که ذکر می کند این است که فرموده: ما یقین داریم به وضوء مثلا، احتمال انتقاض وضوء را می دهیم، الضعیف لایعارض القوی، احتمال مثل یک موجود ضعیف می ماند یقین مثل یک موجود قوی می ماند چون امر مبرم و مستحکم است، الضعیف لایعارض القوی، این نشان می دهد که ارتکازش بر جریان استصحاب بوده که اینجور توجیه می کند.

به هر حال بحث در این است که اجماع قولی فقهاء ثابت نشد با وجود این اختلاف.

اجماع عملی فقهاء هم که لسان ندارد، ما بگوئیم عملا شما استصحاب را اجراء می کنید در فقه ولو لسانا منکرید، اینکه نشد استدلال به اجماع، به قولشان شما اعتماد نمی کنید بعد می گوئید در مقام عمل شما من حیث لایشعر استصحاب می کنید، اینکه استدلال به اجماع نیست،{سؤال: شاید عملشان بر اساس ارتکازشان بوده است؟ جواب: اگر ارتکاز بود چرا لسانا انکار کردند}.

برفرض اجماع فقهاء باشد خوب این اجماع تعبدی که نیست، ممکن است مستند باشد به بعض وجوه آتیه مثل ارتکاز عقلاء یا روایات یا قاعده مقتضی ومانع، ارتکاز متشرعه را نمی توانیم کشف کنیم از این اجماع، توضیح ذلک:

اجماع وقتی مدرکی نبود و محتمل المدرک هم نبود لامحالة ما وثوق پیدا می کنیم که منشأ این اجماع ارتکاز متشرعه است، ارتکاز متشرعه هم لامحالة متصل بوده به زمان معصوم، ولذا می گوئیم اجماع حجت است، اما اجماعی که محتمل است مدرکی داشته باشد غیر از ارتکاز متشرعه دیگر احراز نمی کنیم اتصالش را به زمان معصوم، بله اجماع در زمان معصوم اگر احراز بشود برایمان مهم نیست که مدرکی باشد یا نباشد، اگر اصحاب ائمه اجماع کنند بر استصحاب ولو به دلیل ضعیف، همینکه امام دید و اعتراض نکرد برای ما کافی است، اما اجماع فقهاء وقتی مستندی غیر از ارتکاز متشرعه داشته باشد احراز نمی کنیم که متصل بوده به زمان معصوم، اگر ارتکاز متشرعه باشد احراز اتصال می کنیم، و الا اگر مدرکش دلیل عقل و دلیل نقل و دلیل عقلاء باشد که احراز اتصال به زمان معصوم نمی کنیم این اجماع را.

ولذا این اجماع معتبر نیست، دلیل دوم بناء عقلاء هست که عده زیادی قبول دارند از جمله آقای سیستانی، تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.